

شاکله، بازتابی بنیادین از حالات و اطوار نفس و فطرت در پرتو آموزه‌های دینی

محسن شیراوند*

سید علی محمد موسوی**

چکیده

اخلاق، از دیدگاه اسلام افزون بر اینکه در کنار اعتقادات و احکام فقهی یکی از سه پایه اصلی معارف اسلامی تلقی می‌گردد، سبک زندگی اسلامی و حرکت به سوی کمال نهایی را تعلیم می‌دهد. اهمیت اخلاق و تهذیب نفوس بر کسی پوشیده نیست تا جایی که پس از اعتقاد به خدا و پیامبر اسلام(ص)، اخلاق، مهم‌ترین مسئله از دیدگاه اسلام به شمار می‌رود. از دیدگاه اهل بیت (ع) اخلاق امری «هویت‌ساز و وجودی» است و به هیچ وجه اعتباری و یا قراردادی به شمار نمی‌رود، تا بدانجا که نه تنها هویت انسان، بلکه هویت بسیاری از حقایق جهان را بر می‌سازد. این بدان معناست که فصل اخیر انسان و مقوم دیگر امور، اخلاق است. اخلاق خواه فضیلت خواه ردیلت، از امور تکوینی و واقعی به شمار رفته و سرنوشت این جهانی و آن جهانی فرد مربوط به این بخش اساسی از آموزه‌های معرفتی اسلام محسوب می‌گردد. اهمیت و البته شرافت اخلاق بدین جهت است که موضوع آن نفس ناطقه انسانی به‌شمار می‌رود. این پژوهش با روشی اسنادی-تحلیلی به دنبال تبیین این حقیقت است که اخلاق چگونه حقیقت واقعی انسان را برمی‌سازد؟ برای پاسخ به این سوال، نیازمند به‌کارگیری و تحلیل قاعده شاکله به عنوان مهم‌ترین رکن در

* استادیار گروه معارف دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول): m.shiravand23@gmail.com

** دانشجوی دکتری دانشگاه تهران.

تحلیل اخلاق خواهیم بود. از نتایج این پژوهش، اثبات این موضوع است که اخلاق، فضیلت و یا رذیلت، هسته واقعی انسان را تشکیل داده و مهم‌ترین رکن تکوینی انسان محسوب می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، تهذیب نفس، قاعده شاکله، قرآن، فطرت.

مقدمه

قرآن کریم تزکیه نفس را برجسته‌ترین هدف رسالت عامه انبیا (ع) دانسته است. گرچه در بخشی از آیات، تزکیه نفوس از برنامه‌های رسول اکرم (ص) دانسته شده است، لکن قرآن کریم از زبان ابراهیم خلیل (ع) تزکیه و تهذیب نفس را هدفی مهم برای وی معرفی کرده است: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ» (بقره: ۱۲۹) این مسئله هدف همه انبیا (ع) بوده و اهمیت آن به قدری است که هر انسان عاقلی سعادت خود را مهم‌ترین عنصر می‌داند. دیدگاه‌های مختلفی برای سعادت ارائه شده که منشأ همه آنها انسان‌شناسی و معرفت نفس است. اگر مکتبی انسان را موجودی مادی بداند، قهراً سعادت او هم در مسائل مادی و رفاهی محدود می‌شود و بالعکس مکاتبی هستند که حقیقت انسان را امری مجرد دانسته، خیر و سعادت او را هم در اخلاق و فضائل اخلاقی فرض می‌کنند (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۱۶۷). این موضوع آن‌قدر مهم است که پیامبر اسلام (ص) هدف از بعثت خود را تزکیه نفس معرفی کرده است: «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق». تربیت بسیاری از نفوس ارزشمند در زمان پیامبر دلیلی روشن بر این مدعاست. پس از وجود مبارک پیامبر اکرم (ص)، ائمه اطهار (ع) عهده‌دار تعلیم اخلاق و پرورش نفوس بوده‌اند. این مهم حتی بعد از حیات ظاهری این بزرگواران، توسط علمای اخلاق و تربیت‌یافتگان مکتب ایشان انجام پذیرفت (صادقی، ۱۳۹۲: ۹). وجود صدها انسان مهذب و تألیف صدها جلد کتاب ارزشمند اخلاقی خود دلیلی قاطع بر این مدعاست. نقطه ثقل معارف اهل بیت (ع) در رسیدن به سعادت تهذیب نفس و تعالی اخلاق از طریق انجام واجبات و دوری از محرّمات است. در این مکتب آسمانی، انجام افعالی مطابق و مناسب با دستورات دینی (ثواب) و یا ارتکاب گناه صرفاً در مخالفت با دستورات خداوند تلقی نمی‌گردد، بلکه این امور حقیقت انسان را تشکیل داده و اموری حقیقی و تکوینی محسوب می‌شود. به عبارت دیگر هر عملی خواه فضیلت اخلاقی و خواه رذیله

اخلاقی بر روح انسان چنان تاثیری می‌گذارد که فصل مقوم جوهر هستی انسان و به تعبیر حکما صورت نوعیه او را تشکیل می‌دهد. بنابراین کیفر در دوزخ و نعمت در بهشت محصول اخلاقیات و ملکات روحی انسان در دنیاست. اموری که انسان در دنیا انجام داده، آرام آرام حقیقت و صورت نوعیه انسان را تشکیل داده و شاکله انسان را برمی‌سازد. در این پژوهش به دنبال تبیین و تشریح کیفیت این امر هستیم.

معنا، جایگاه و اهمیت اخلاق

اخلاق در اصل واژه‌ای عربی است به معنای سرشت، سنجیه و طبیعت (دهخدا: ۱۳۷۲). اخلاق از منظر دانشمندان و علمای اخلاق کاربردهای متفاوتی را تجربه کرده است. گاهی آن را به معنای صفات پایدار (مسکویه، ۱۳۷۵: ۵۷-۵۸؛ نراقی، بی‌تا، ج ۱: ۴۶)، گاهی به معنای صفات ناپایدار (عدی، ۱۳۶۵: ۴۷) و عده‌ای نیز آن را به معنای نظام رفتاری حاکم بر گروه خاصی تعبیر کرده‌اند (Gert, 1989: 4)؛ اما علم اخلاق که جایگاه ویژه‌ای در منظومه معرفتی اهل بیت (ع) دارد، علمی است که از صفات خوب و بد و چگونگی اکتساب صفات خوب و زدودن صفات بد بحث می‌کند. ملامهدی نراقی صاحب *معراج السعادة* و از علمای اخلاق، آن را علمی دانسته که عهده‌دار بیان صفات هلاک‌کننده و نجات‌بخش و تبیین اسباب آنها و چگونگی اکتساب به صفات نجات‌بخش و رهاشدن از صفات هلاک‌کننده است (نراقی، بی‌تا، ج ۱: ۳۰). علم اخلاق از آن جهت دارای اهمیت است که تنها راه سعادت و کمال انسان در قرآن و روایات، تهذیب نفس برشمرده شده است. قرآن کریم در آیات زیادی تزکیه و اصلاح نفس را عامل رستگاری، و فساد اخلاق را عامل تباهی همیشگی انسان برشمرده است (شمس: ۷-۱۰). باز قرآن کریم یکی از اهداف بعثت انبیا را تزکیه و تهذیب نفوس ذکر کرده: «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یرزقهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه» (جمعه: ۲). از طرفی روایات فراوانی بر ضرورت خودسازی تاکید کرده است. ابن‌بابویه از امام علی (ع) نقل کرده که پیامبر (ص) لشکری را به جنگ فرستادند. هنگامی که آنان از جنگ برگشتند، حضرت فرمودند: «خوش آمدند گروهی که جهاد اصغر را به پایان رساندند و جهاد اکبر بر آنان باقی مانده است.» گفتند: ای رسول خدا که جهاد اکبر چیست؟ فرمودند: جهاد نفس (ابن‌بابویه، ۱۳۶۲: ۴۶۶). اکنون این سؤال برجسته می‌نماید که چرا بر اخلاق این قدر تاکید شده است. پاسخ

اجمالی این است که موضوع علم اخلاق، نفس (روح) آدمی است و نفس انسان حقیقت انسان است. آنچنان که از آیات و روایات مستفاد می‌گردد، یگانه راه کسب همه فضایل فردی و اجتماعی نظیر: حقیقت‌جویی، عزت نفس، زهد، قناعت، وفای به عهد، امانت‌داری، وجدان‌کاری، خیرخواهی و...، تهذیب نفس است. بنابراین به خوبی هویداست که اخلاق، خواه فضیلت، خواه رذیلت، تأثیرگذارترین امر در سعادت و شقاوت انسان است.

انواع شناسنامه‌های انسانی

انسان در شرایط اقلیمی و اجتماعی خاصی زندگی می‌کند و ناچار است شناسنامه‌ای به همراه داشته باشد. مشخصات قبیله، نژاد، قوم و... شناسنامه‌ای طبیعی است که در هر نقطه‌ای حتی در جایی که اداره آمار نباشد، چنین شناسنامه طبیعی وجود دارد. خداوند در قرآن راجع به پاره‌ای از این شناسنامه‌ها صریحاً اظهار نظر فرموده است. آنجا که می‌فرماید: ما این شناسنامه طبیعی را همراه با آفرینش انسان‌ها خلق کرده‌ایم تا یکدیگر را شناسایی کنند: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا» (حجرات: ۱۳). شناسنامه خواه آماری، خواه طبیعی، بیرون از حقیقت وجودی انسان است. به عبارت دیگر هر چند هر کدام از این شناسنامه‌ها بخشی از هویت انسان را تشکیل می‌دهند، لکن هیچ‌کدام هویت حقیقی انسان را شکل نمی‌دهند. انسان اگر به شناسنامه نژادی و قبیله‌ای بسنده کند، یک «بیابان نشین» و اگر به شناسنامه آماری اکتفا کند، یک «شهروند» است (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۱۵۷). اما شناسنامه واقعی انسان را چه چیزی تشکیل می‌دهد؟ اینجاست که شناسنامه حقیقی انسان مطرح می‌شود. نکته بارزی که باید در این بین مد نظر قرار گرفته شود، توجه به این حقیقت است که شناسنامه حقیقی انسان آن هویت ممیزه‌ای است که در هیچ شرایطی از انسان جدا نمی‌باشد. مطابق تعالیم اسلامی، «اخلاق» وجه بارز و هویت‌ساز انسان‌ها از یکدیگر تلقی می‌شود. اخلاق، شناسنامه حقیقی انسان است، به نحوی که هم در دنیا، قبر، برزخ و قیامت انسان را همراهی می‌کند. فرد اگر به شناسنامه حقیقی خود رجوع کند، یک انسان است نه یک شهروند و یا موجود دیگر. اصولاً وجه بارز انسان با دیگر حیوانات نیز به همین فقره برمی‌گردد. امام علی (ع) می‌فرماید: «اکرم الحسب حسن الخلق» (آمدی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۷۱) حسب و هویت واقعی انسان را اخلاق او تعیین می‌کند و گرامی‌ترین نسب، حسب

و شناسنامه، حُسن خلق انسان است که همواره او را همراهی می‌کند. این شناسنامه همانند شناسنامه‌های آماری نیست که گاهی همراه انسان باشد و گاهی مهر باطل بر آن حک گردد و یا همانند شناسنامه‌های اقلیمی نیست که با کوچ کردن از سرزمینی به سرزمین دیگر دگرگون شود (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۱۵۷) بلکه به تعبیر امام علی (ع) «لا قرین کحسن الخلق» (آمدی، ۱۳۷۳، ج: ۶: ۳۴۶) یعنی اخلاق، قرین و همدم همیشگی انسان محسوب گشته و جایگاهش در حقیقت واقعی انسان یعنی روح اوست. اما دو سوال بسیار مهمی که در اینجا پیش می‌آید این است که کدام شق از اخلاق همراه همیشگی اوست؟ (اخلاق فضیلت یا اخلاق رذیلت) و دیگر اینکه حقیقت وجودی انسان (روح) با کدامین شقّ می‌تواند تناسب وجودی برقرار کند؟ به عبارت دیگر کدام یک از شقوق اخلاق بر روح تشریف است و کدام یک تحمیل؟

اخلاق؛ تحمیل یا تشریف؟

یکی از مبادی اخلاق این است که آیا اخلاق بر فطرت و روح انسان امری تحمیلی است یا تشریفی؟ برای پاسخ دقیق به این سوال باید اخلاق را به جایگاه واقعی خود برگردانده و رذیلت و یا فضیلت بودن آن را مشخص نمود. چرا که اخلاق خواه فضیلت خواه رذیلت، موضوعی غیر از روح انسانی ندارد. انسان موجودی نیست که همه چیز در جهان به حال او سودمند و یا زیان‌بار واقع شود. اصولاً در جهان موجودی یافت نمی‌شود که همه چیز نسبت به او علی‌السویه باشد. نباید از نظر دور داشت که خداوند انسان و جهان را به نحوی آفریده که همه چیز آن در غایت کمال است. انسان اشرف مخلوقات و جهان آیین‌دار همه صفات کمال و جمال است. آیات الهی به کرات این موضوع را یادآوری کرده‌اند: «الذی احسن کل شی خلقه» (سجده: ۷)، «ربنا الذی اعطی کل شی خلقه ثم هدی» (طه: ۳)، «لقد خلقنا الانسان فی احسن التقویم» (تین: ۴-۵). این آیات و بسیاری آیات دیگر همگی نمودار این حقیقت هستند که انسان و جهان دو ظرف کمالی و جمالی الهی تلقی گشته که قصور و فترتی در آنها راه ندارد. سرّ احسن بودن انسان و جهان را در قرآن در سوره مبارکه انبیا می‌توان پیدا نمود: «لو کان فیهما الهه الا الله لفسدتا» (انبیا: ۲۲) در واقع آنچه باعث شده انسان و جهان از نظامی در غایت کمال برخوردار شوند، تدبیر واحد از منشأ واحد است. به‌راستی اگر وحدت تدبیر نبود و جای آن را کثرت می‌گرفت، هر لحظه می‌توان انتظار نامبارکی را بر اساس اصل صدفه و اتفاق در انسان و جهان داشت. بنابراین مبدأ توحیدی، منشأ تمام خیرات و

فضایل است و منشأ همه رذایل، شرک و کفر محسوب می‌گردد (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۷۵-۷۶). مع‌الوصف می‌توان گفت چون منشأ تمام فضایل، توحید و منشأ تمام رذایل، شرک است و از طرف دیگر چون نظام وجودی انسان بر اساس گرایش توحیدی آفریده شده، لذا انسان فطرتاً و طبعاً گرایش به توحید و فضایل انسانی داشته و گرایش به سمت کجی‌ها و ناراستی‌ها، تحمیل بر فطرت انسان تلقی می‌شود. بر مبنای منظومه معرفتی اهل بیت (ع)، سیرت و ذات انسان مبنای همه افعال و اعمال است. پدیدارهای انسانی ابتدا در مرحله حال و سپس ملکه و پس از آن به منزله فصل هویت و نحوه وجودی انسان تلقی می‌گردند. هر عملی که از انسان صادر می‌شود، چه فاسد چه صالح، نشانگر و بیانگر اصل هویت اوست. به تعبیری از کوزه همان برون تراود که دروست. امام صادق (ع) در پاسخ به سوالی پیرامون تناسب اعمال با بهشت و جهنم به آیه «کل يعمل علی شاکلته» (اسرا: ۸۴) اشاره می‌فرمایند که گره‌گشای بسیاری از مسائل اخلاقی است. در واقع یکی از آیاتی که حقیقت وجودی انسان را بر اساس اخلاق تحلیل کرده، همین آیه است. به نظر می‌رسد که با توجه به اهمیت این قاعده در مباحث اخلاقی و تفاسیر فراوانی که ذیل این آیه وارد شده است، نیازمند تبیین بیشتری است که در مباحث آتی به تفصیل بحث گذاشته شده است.

نکته: می‌توان بین فطرت و شاکله تفاوت‌هایی قائل شد؛ از جمله اینکه:

۱. فطرت موهبتی است؛ برخلاف شاکله که اکتسابی است.
۲. فطرت از لحاظ گزارش علمی و گرایش عملی جز به حق و صدق مایل نیست؛ برخلاف شاکله که گاهی متمایل به حق و گاهی متمایل به باطل است.
۳. فطرت به غیر خدا استناد ندارد؛ زیرا بخشنده آن فقط خداوند است و اگر به انسان استناد پیدا می‌کند، از قبیل استناد به مبدأ قابل است، نه مبدأ فاعلی؛ برخلاف شاکله که به مبدأ فاعلی قریب، یعنی انسان استناد دارد.
۴. فطرت قابل تبدیل نیست؛ برخلاف شاکله که چون وصفی نفسانی و ملکه‌ای انسانی است، تبدیل‌پذیر است (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۰۲-۱۸۲-۱۹۰).

رابطه علیت در اخلاق

همانطور که در سیره اهل بیت (ع) وارد شده، حقیقت انسان همان روح و به تعبیر فلاسفه اسلامی نفس ناطقه اوست «اصل الانسان لبه» (مجلسی، ج ۱: ۸۲). بر این اساس، هر سنتی که در قلب نفوذ

کند، به منزله فصل مقوم و جوهر اصلی انسان محسوب می‌گردد (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۱۷۶). بر اساس قاعده شاگله انسان، بهشت و جهنم متحرک است، بر این اساس بهشت و دوزخ محصول عقاید درونی و رفتارهای بیرونی فرد محسوب می‌گردد. به عبارت دیگر اخلاق فضیلت و یا ردیلت نه تنها هویت انسان را بر می‌سازد، بلکه هویت اشیا و امور پیرامونی انسان در پهنه‌ای تا وسعت بی‌نهایت محصول اخلاقیات انسانی است. در همین مقال ضروری است گفته شود که آنچه امروزه از اعتباریات اخلاقی به خصوص در مکاتب غربی سخن به میان می‌آید و اخلاق ردیلت و فضیلت را ساخته و پرداخته عاطفه و احساسات فردی و یا برساخته خرد جمعی عقلا قلمداد می‌کند، به کلی مردود می‌شود.^۱ در هندسه معرفتی اهل بیت (ع)، گناه و ثواب امری حقیقی و ریشه‌ای تکوینی داشته و به هیچ وجه نمی‌توان آن را قرارداد اجتماعی و یا معطوف به احساسات فردی دانست. بحث هویت‌سازی اخلاق به کرات در قرآن کریم مشاهده می‌گردد: انهار من ما غیر آسن، انهار من لبن، انهار من خمر، انهار من عسل (محمد(ص): ۱۵). به تعبیر آیت الله جوادی آملی، در بهشت آب از چشمه و چاه نمی‌جوشد، بلکه مفرجان چشمه، انسان‌های مخلصی هستند که در دنیا بر اثر مداومت بر اخلاص، خود چشمه‌سار حکمت از قلوبشان جوشیدن گرفته و همین اعمال و کردارهای انسان در آخرت در هویت‌های مختلف عینیت می‌یابد. جهان هستی بر اساس رابطه علیت استوار است و اخلاق هم به عنوان یکی از شئون آدمی از این اصل خارج نیست. در واقع بین اعمال انسان چه حسن چه قبیح و نتایج آن، رابطه علیت برقرار است. قرآن کریم بارها انسان را هشدار داده که پایان ربا، رشوه، دروغ‌گویی، زنا، ظلم و تجاوز و به‌طور کلی همه رذایل اخلاقی منتج به چه نتایجی می‌گردد «فسیروا فی الارض فانظر کیف کان عاقبه المکذبین» (ال عمران: ۱۳۷).

روایات متعددی از اهل بیت (ع) هم وارد شده که همگی بیانگر هویت‌سازی اخلاق است. حتی مکاشفات اولیا الهی نیز بارها از این حقیقت پرده برداشته که فضایل و رذایل اخلاقی برای قبر و قیامت انسان سودمند و یا مضرند. امام علی (ع) پس از ذکر ماجرای عقیل، در مورد شخصی که رشوه را در قالب هدیه به نزد آن حضرت آورده بود می‌فرماید: «شبانگاه شخصی به سراغ من

۱. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: فصول اول و سوم (احساس‌گرایی و جامعه‌گرایی) کتاب نقد و بررسی مکاتب اخلاقی تالیف آیت الله مصباح یزدی.

آمد و معجونی به همراه داشت؛ معجونی منفور که از آن منجزر بودم؛ گویی با قی یا آب دهان مار آمیخته شده بود...» (نهج البلاغه: خطبه ۲۲۴). این ماجرا نشانگر این حقیقت قطعی است که باطن رذیله رشوه، همان آب دهان مار بود که حضرت آن را به عینه مشاهده فرموده بودند. همه اعمال انسان خواه فضیلت خواه رذیلت از این دست هستند. در واقع بهشت و جهنم آورده کردار انسانی است نه چیزی دیگر. به این ترتیب مشخص می‌گردد که بین اعمال انسان و نتایج محصله آن رابطه علی و معلولی برقرار است. گاهی رابطه علیت بین دو امر حقیقی و عینی است مثل آتش که علت حرارت است و نسبت به یکدیگر رابطه‌ای از جنس ضرورت بالقیاس دارند، گاهی نیز این رابطه میان یک کار اختیاری و نتیجه آن شکل می‌گیرد.^۱ روشن است فعل انسان از آن جهت که پدیده‌ای خاص است، می‌تواند آثار درونی و بیرونی و پیامدهای فردی و اجتماعی خاصی را نیز به دنبال داشته باشد. به هر حال فعل اختیاری انسان را وقتی با آثار مترتب بر آن می‌سنجیم، بین آن‌ها رابطه ضرورت بالقیاس می‌یابیم؛ مثلاً اگر مطلوب انسان رسیدن به قرب الهی باشد و او بخواهد به آن دست یابد، در آن صورت گفته می‌شود که بین آن هدف و انجام این افعال رابطه ضرورت بالقیاس برقرار است (مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۶۲).

قاعده شاکله و حقیقت انسان

آن چنان که اندیشمندان اسلامی نظیر فخررازی، طبرسی، راغب اصفهانی و علامه طباطبایی گفته‌اند، شاکله عبارت است از: طریقه، مذهب، قید و بند. فخر رازی می‌نویسد: «ثم الذی یقوی عندی أن المراد من الآیة ذلک قوله تعالی: فربکم أعلم بمن هو أهدی سبیلاً» هر کسی بر اساس مذهب و راه و روش خود عمل می‌کند و خدا نیز می‌داند که راه چه کسی هدایت یافته‌تر است. مرحوم طبرسی می‌نویسد: الشاکله: الطریقه والمذهب (طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۶: ۲۸۶). راغب در مفردات معنای لغوی شاکله را قید و بند دانسته: «و أصل المُشَاكَلَةُ مِنَ الشُّكْلِ أَى : تَقْبِید الدَّابَّةِ، یقالُ شَكَلْتُ الدَّابَّةَ والشَّكَالَ: ما یَقْبِدُ به ومنه استعیر: شَكَلْتُ الْکِتَابَ، کقولہ: قیدته و قوله: قُلْ كُلٌّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهِ أَى: عَلَی سَجِیَّتِهِ الَّتِی قَبِدَتْه، وَ ذَلِکَ أَنَّ سُلْطَانَ السَّجِیَّةِ عَلَی الْإِنْسَانِ قَاهِر» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۵: ۴۶۲). یعنی چون

۱. رابطه بین موضوع و محمول از سه حال خارج نیست: وجوب، امکان، امتناع. رابطه وجوب خوددارای گونه‌های مختلفی است که عبارتند از: وجوب بالذات، وجوب بالغیر، وجوب بالقیاس. (مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۵۳)

هر انسانی در بند و گرفتار سجیه و سرشت خود است، به سجیه او شاکله گفته می‌شود، لذا خیلی اوقات انسان بسیار تلاش می‌کند که برخلاف سجیه خود عمل کند، ولی نمی‌تواند. علامه طباطبایی بعد از نقل دو معنای شاکله از مجمع و مفردات، دو معنای دیگر را نقل کرده و می‌فرماید: و قيل: الشاکله من الشکل بفتح الشین بمعنی المثل و قيل: إنها من الشکل بکسر الشین بمعنی الهیة (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱۳: ۱۸۹) که به نظر ما به معنای مورد نظر جناب طبرسی باز می‌گردد و در ادامه می‌فرماید که نسبت سجیه و شاکله انسان با اعمال او مانند نسبت روح او به بدن اوست، یعنی آنچنان که بدن بدون روح، بدن نیست؛ عمل انسان نیز بدون شاکله عمل نیست (همان: ۱۹۰). اگر بخواهیم موطن اعمال و رفتار انسان را پیگیری نمائیم، می‌بایست آن را مستند به صفاتی دانست که در باطن او قرار دارد. لهذا بدین سبب است که اعمال انسان‌ها در موقعیت‌های مشترک متفاوت است. تدقیق بر مدارک و محتوای قاعده شاکله ما را در بررسی و تبیین استناد اعمال و رفتار آدمیان به صفات و ملکات درونی انسان رهنمون می‌سازد.

بررسی مدارک قاعده

مدرك اول: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا» بگو هر کس طبق روش (و خلق و خوی) خود عمل می‌کند. پروردگار شما! آنها را که راهشان نیکوتر است، بهتر می‌شناسد (اسرا: ۸۴).

مدرك دوم: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا» و سرزمین پاکیزه (و شیرین) گیاهش به فرمان پروردگار می‌روید اما سرزمین‌های بدطینت (و شوره‌زار) جز گیاه ناچیز و بی‌ارزش از آن نمی‌روید (اعراف: ۵۸). لازم به ذکر است که حکما نیز این قاعده را ذیل بحث از لزوم سنخیت بین آن دو علت و معلول بیان کرده و پس از اثبات سنخیت بین آن دو، آن را به فاعل و مفعول تعمیم داده‌اند. علامه طباطبایی پس از نقل این مطلب، فعل را مرتبه نازل فاعل و فاعل را مرتبه عالیه فعل معرفی می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۹۴). حکما گفته‌اند که میان فعل و فاعل که عنوان معلول و علت را دارد، سنخیتی وجودی و رابطه‌ای ذاتی است که با آن رابطه وجودی عمل طوری جلوه می‌کند که گویا یک مرتبه نازله و درجه‌ای پایین‌تر از وجود فاعل است. همچنین یعنی سنخیت و رابطه یادشده و به عکس، وجود فاعل را چنان جلوه می‌دهد که گویا مرتبه

عالیه‌ای از وجود فعل است، بلکه بنا بر اصالت وجود و اصالت تشکیک، مطلب از همین قرار است. به این بیان که گفته‌اند اگر میان فعل که معلول است و فاعل که علت است، هیچ ارتباط و مناسبتی ذاتی و خصوصیتی واقعی که این فعل را مختص آن فاعل و آن فاعل را مختص این فعل کند، وجود نداشت و می‌بایست نسبت فاعل به فعلش با نسبت او به غیر آن فعل برابر باشد، همچنین نسبت فعل به فاعل و غیر فاعل یکسان باشد، بنابر این دیگر معنا ندارد که فعلی را به فاعل معینی نسبت دهیم. در واقع مهم‌ترین مدارک بر قاعدهٔ شاکله، این دو آیه است. اما مفسرین آیات دیگری نیز در همین چارجوب ذکر کرده‌اند که برای جلوگیری از اطناب کلام، از ذکرشان خودداری می‌کنیم.

آثار و نتایج مترتب بر شاکله

بر شاکله آثار فراوانی در حوزه‌ها و علوم مختلف زیستی حمل می‌شود. اما آنچه با حوزه اخلاق و علوم مرتبط قرین است، بدین قرار است:

نخست: اولین اثری که بر این قاعده حمل می‌شود و کاربرد فراوانی در حوزهٔ اخلاق و علومی نظیر روانشناسی و علوم تربیتی دارد، «سنخیت بین ذات و فعل» صادره از انسان است. به هیچ وجه نباید انتظار داشت از بستر ناپاک فضایل اخلاقی صادر شود. اصلاح عمل بدون اصلاح درون ممکن نیست، چرا که از شخصیت و سجیه فاسد، عمل فاسد سر می‌زند. تا زمانی که نفس تزکیه نشود و با انواع ریاضت‌های معقول و منقول مهذب نگردد، توقع اعمال و رفتارهای موجه و انسان دوستانه محال است. این نکته در خور توجه است که هم سجیه و هم عمل صالح ذو مراتب و دارای ارتباط متقابل هستند. به عبارت دیگر ابتدا سجیه‌ای که در رتبه‌ای از صلاح و تقوا قرار دارد، موجب مرحله‌ای از عمل صالح شده و همان عمل صالح موجبات رشد و تقویت شاکله می‌شود و شاکلهٔ صالح رشدیافته مرحله‌ای عالی‌تر از عمل صالح را در پی خواهد داشت و این مرحله نیز باعث رشد شاکله می‌شود و این تاثیر و تاثر آنقدر ادامه می‌یابد تا انسان به عالی‌ترین درجه کمال ممکن خود که مقام خلیفه‌اللهی است، نائل گردد. این تأثیر و تاثر در شاکلهٔ پلید و بروز اعمال ناصالح از آن و تأثیر اعمال ناصالح در پلیدتر شدن شاکله وجود دارد و این مطلب را آیاتی تایید می‌کنند:

آیه اول: «فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهِ أَرْكُسُهُمْ بِمَا كَسَبُوا» چرا درباره منافقین دو دسته شده‌اید؟ (بعضی جنگ با آنها را ممنوع و بعضی مجاز می‌دانید) در حالی که خداوند به خاطر اعمالشان (افکار) آنها را به کلی وارونه کرده است (نسا: ۸۸).

آیه دوم: «كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» اینگونه خداوند بر دل‌های کسانی که آگاهی ندارند، مهر می‌نهد (روم: ۵۹).

آیه سوم: «كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» اینگونه خداوند مهر می‌نهد بر هر قلب متکبر ستمکار (مومنون: ۳۵).

از طرف دیگر اعمال صالح موجب نزول آرامش و سکینه از طرف خدا می‌شوند. بحث مهمی که در اینجا پیش می‌آید و ارتباط تنگاتنگی با روانشناسی و علوم رفتاری دارد، بحث پیرامون رفتار و شخصیت انسان است. قاعده شاکله مثبت این حقیقت است که شخصیت انسان اصل، و عمل، فرع است. بر این اساس، تعالی و ارتقا شخصیت که چیزی جز طهارت قلب نیست، موجبات انجام اعمال طاهر را فراهم می‌آورد. بنابراین ما مأمور به اصلاح شخصیت هستیم نه اصلاح عمل، چرا که تا زمانی که شخصیت انسان مریض باشد از او عمل سالم صادر نمی‌شود، زیرا قلب مریض قادر به دیدن، شنیدن و فهمیدن درست نیست. «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، إِيَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (شعرا: ۸۸ و ۸۹) از امام عسکری علیه‌السلام منقول است: «فهو يجازيكم على حسب اعتقادكم و نياتكم» (حسنی، ۱۳۹۴: ۵۲۰).

دوم: دومین اثر و نتیجه‌ای که بر قاعده شاکله مترتب می‌شود، بحث «هدایت انسان» است. مراتب هدایت مختلف بوده و کاملاً با شاکله انسان ارتباط دارد. هر چه انسان از طینت و نیت پاکتری برخوردار باشد، مستعد هدایت و اثرپذیری است و هر چه آلودگی درون افزون گردد، به همان میزان احتمال هدایت او نیز کاهش می‌یابد.

اولین آیه مربوط به همین قاعده شاکله است: «وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا. وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا، قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» (اسرا: ۸۲-۸۴). قرآن برای همه نازل شده است، ولی

ظالمین از آن خسارت می‌بینند و مومنین شفاء و رحمت. دلیل این تفاوت را باید در تفاوت شاکله جستجو نمود. لذا خداوند می‌فرماید: دلیل تفاوت این است که هر کس بر اساس شاکله و ذات خود عمل می‌کند و هر قدر که انسان ذات و شاکله سالم‌تری داشته باشد، بیشتر امکان هدایت شدن را دارد و بر اساس علم خدا، سجایای افراد مختلف است که می‌فرماید خدا بهتر می‌داند که چه کسی هدایت شده‌تر است. از آیه بالا استفاده می‌شود که تمام عادات و سنی که انسان بر اثر تکرار یک عمل اختیاری کسب کرده است، همچنین به اعتقاداتی که با استدلال و یا از روی تعصب پذیرفته که نقش تعیین کننده دارند، به همه اینها شاکله گفته می‌شود. پس اصولاً ملکات و روحیات انسان که معمولاً جنبه اختیاری دارد، همین ملکات است که به اعمال انسان شکل می‌دهد و خط او را در زندگی مشخص می‌سازد. مشروط بر اینکه پیدایش آن مستند به عوامل اختیاری باشد. پس هر کس روی عوامل مخصوصی استعدادی و طبیعتی کسب می‌کند که اعمال و کارهایش مطابق همان طبیعت از او صادر می‌شود و عوض کردن اگر چه بسیار مشکل است ولی سلب اختیار نمی‌کند (قرشی، تهران، ۱۳۷۶، ج ۴: ۶۵). در روایتی از امام صادق (ع) در ذیل این آیه آمده است که فرمود: النیة افضل من العمل الا و ان النیة هی العمل ثم تلا قوله عزوجل قل کلّ یعمل علی شاکلته یعنی علی نیته (عروسی حویری، ۱۴۲۲، ج ۴: ۲۳۶). نیت از عمل افضل است، اصلاً نیت همان عمل است. سپس امام ضمن تلاوت آیه بالا فرمودند که منظور از شاکله، نیت است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ج ۱۲: ۲۴۸). این تفسیر، نکته جالبی در بر دارد و آن اینکه نیت انسان که از اعتقادات او برمی‌خیزد، به عمل او شکل می‌دهد، و اصولاً خود نیت یک نوع شاکله یعنی امر مقید کننده است، لذا گاهی نیت را به خود عمل تفسیر فرموده و گاه آن را برتر از عمل شناخته، چرا که به هر حال خط عمل منشعب از خط نیت است.

در روایت دیگری می‌خوانیم که از امام صادق (علیه‌السلام) پرسیدند: آیا می‌توان در معابد یهود و کلیساهای نصاری نماز خواند؟ فرمودند: در آنها نماز بخوانید. کسی می‌پرسد: آیا ما در آن نماز بخوانیم هر چند آنها هم در آن نماز می‌خوانند؟ فرمودند: آری! مگر قرآن نمی‌خوانی آنجا که می‌فرماید: «قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلاً» سپس فرمودند: تو به سوی قبله‌ات نماز بخوان و آنها را رها کن.

پس در این آیه عمل انسان را مترتب به شاکله او دانسته و به این معنا که عمل هر جا باشد، مناسب با اخلاق آدمی است. از کوزه همان برون تراود که در اوست. سوالی که در اینجا پیش می‌آید، این است که آیا نقش شاکله در انسان دارای علیت تام است یا ناقصه؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان برخلاف شاکله فعلی از انسان صادر گردد؟ همچنین عوامل متشکله شاکله کدام هستند؟ علامه حسن‌زاده آملی عواملی را که در تشکیل شاکله انسان نقش به‌سزایی دارند، بدین قرار معرفی می‌کنند: نطفه، مربی، اجتماع و معاشر. اینها اصولی هستند که در سعادت و شقاوت انسان تأثیر به‌سزایی دارند (حسن‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۰۴). ضروری است برای اتقان بیشتر مطلب به معرفی اجمالی هر کدام پرداخته شود:

الف) از عوامل بنیادین در شکل‌گیری شاکله انسان، می‌توان به نقش عامل وراثت یعنی همان نطفه‌ای که فرد از آن به‌وجود می‌آید اشاره نمود. اگر والدین مراعات‌های لازم را داشته باشند، تأثیرات فراوانی در روح فرد ایجاد می‌نماید. از مراعات‌های لازم می‌توان به پاک‌ی لقمه و یک سری مراعات‌های اخلاقی و اعتقادی اشاره نمود. در روایتی از پیامبر اکرم (ص) چنین آمده است: «تَخَيَّرُوا لِنُطْفِكُمْ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ»: برای نطفه‌های خود (همسر مناسب) انتخاب کنید که عرق پنهانی تأثیر دارد (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ج ۲: ۵۵۹). در المنجد آمده است: «دَسَّ شَيْءٌ تَحْتَ التُّرَابِ فِيهِ أَى أَدْخَلُهُ فِيهِ وَ أَخْفَاهُ» و نیز «دَسَّاسُ أَى حَيَّةٌ قَصِيرَةٌ حَمْرًا تَدَسُّ تَحْتَ التُّرَابِ» و به عنوان مثال ذکر شده که «الْعِرْقُ دَسَّاسٌ أَى أَنَّ أَخْلَاقَ الْأَبَاءِ تَنْصِلُ إِلَى الْأَبْنَاءِ» (معلوف، ۱۴۲۱: ۲۱۴). بنابراین، «دَسَّ» به معنای داخل کردن چیزی در خاک و پنهان نمودن آن است و مقصود از دَسَّاس بودن عرق، این است که خصوصیات اخلاق والدین را به طور پنهانی به فرزندان منتقل می‌کند. در این روایت، پیامبر (ص) می‌فرماید که باید دید چه محلی برای نطفه خود گزینش می‌کنید؛ زیرا «عِرْق» دَسَّاس است و کلمه «دَسَّاس» اشاره به این حقیقت است که نطفه، اخلاق و سجایا را به فرزندان منتقل می‌سازد (حجتی، ۱۳۵۸، ج ۱: ۸۳). رسول گرامی (ص) فرمودند: «أَنْظُرُ فِي أَى نَصَابٍ تَضَعُ وَلَدَكَ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ: بنگر فرزند خود را کجا قرار می‌دهی که عرق پنهانی تأثیر می‌گذارد» (الهندی، ۱۴۰۵، ج ۱۵: ۸۵۵ و قضای، ۱۳۶۱: ۳۰۹). رسول اکرم (ص) و معصومین (ع) که حقایق را با نور وحی می‌دیدند، به این قانون عظیم خلقت (وراثت) توجه کامل داشته‌اند و در این روایت و روایات دیگر

دربارهٔ این راز بزرگ سخن گفته‌اند و کلمهٔ عرق را معرّف عامل وراثت (ژن) قرار داده‌اند. به عبارت دیگر، همان معنایی که امروز محافل علمی از کلمهٔ «ژن» استفاده می‌کنند، از کلمهٔ «عرق» افاده می‌شود. این حدیث در کمال صراحت از قانون وراثت سخن گفته است و از عامل آن به کلمهٔ عرق تعبیر نموده است و به پیروان خود توصیه می‌کند که از قانون وراثت غافل نباشید و توجه کنید زمینه پاک باشد تا فرزندان شما وارث صفات ناپسند نشوند (بصری، گوهری، ۱۳۹۲: ۱۰۹).

ب) یکی از عوامل مهم و اثرگذار بر شکل‌گیری و دگرگونی‌های شخصیت انسان، شرایط مختلف محیطی اعم از زمان، مکان و یا محیط انسانی و اجتماعی است. در بسیاری از موارد، تغییر محیط و فراهم ساختن محیط تربیتی مساعد و مناسب، می‌تواند رفتار، افکار و خصلت‌های تربیتی را تغییر دهد و ویژگی‌های جدیدی را در وی جایگزین سازد. مبنای روان‌شناختی این روش، اصل تأثیرپذیری انسان از شرایط محیطی است که در ضمن نظریهٔ یادگیری اجتماعی بیان می‌شود. در واقع آنچه در فرآیند تعلیم و تربیت به متعلم انتقال می‌یابد، تنها معلومات و مهارت‌های معلم نیست، بلکه تمام صفات، خُلقیات، حالات نفسانی و رفتار ظاهری او نیز به شاگردان منتقل می‌شود. در بحث تربیت ضروری است به این نکته مهم توجه گردد که آنچه مهم است این است که انسان شی و یا ابزار نیست، بلکه به تعبیر روایات «الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة» یک مربی باید به این مهم توجه داشته باشد که چه گوهر گرانبهایی در دستان اوست. بنابراین نقش مربی و تعلیم و تربیت در اسلام از جایگاه بسیار ویژه‌ای برخوردار است.

ج) بدون شک دوستان و نزدیکان از مؤثرترین عوامل شکل‌گیری شخصیت انسان محسوب می‌شوند. در روایات مکرر آمده که انسان بر کیش دوستان خویش است. امیرالمومنین علی (ع) می‌فرمایند: به من بگو دوست تو کیست تا بگویم کیستی. اینها فقط نمونه‌هایی است که تأثیر دوست بر روح و روان انسان را بازگو می‌کند. خداوند خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» و اقوام نزدیکت را انذار بده! مادهٔ عشیره از نظر لغت «عشرت» است، معاشرت از عشرت است. یعنی معاشرت نوعی ارتباط زیاد و آمیختگی با یکدیگر است. لذا عشیره که گفته می‌شود، از همین باب است و مسئله خانواده را مطرح می‌فرماید. لغت عشیره را هم که به کار می‌گیرد، معنایش آن است که از نظر خانوادگی آنهایی را که با تو رابطه تنگاتنگ دارند را انذار

بده! حتی قید اُقرَبین را هم می‌گذارد که اشاره به نزدیکان دارد. لذا تأثیر معاشر و خانواده در شکل‌گیری شخصیت انسان بسیار مهم و بنیادین است.

د) از دیگر عوامل مهم و مؤثر در شخصیت انسان، عامل محیط است. تجاربی که فرد از محیط خود کسب می‌کند، ارتباط و تعاملی که با محیط دارد، بازخوردها و تأثیراتی که از محیط دریافت می‌دارد، رشد و شکل‌گیری شخصیت او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. امام علی (ع) می‌فرماید: شباهت مردم به محیط اجتماعی زمان خود از نظر اخلاقی بیشتر است از شباهت به صفات خانوادگی و خلیقات پدران آنها. در دنیای امروزی جوانان و نوجوانان، بسیاری از صفات اجتماعی خود را از کسانی می‌گیرند که در محیط‌های مختلف خانواده، مدرسه، کوچه و محله به طور متناوب با آنان در تماس هستند و در بسیاری از موارد شاهد رفتارهایی از آنان هستیم که از محیط اجتماع کسب کرده‌اند. کشش‌های اجتماع به اندازه‌ای نیرومند و تواناست که عموم مردم به استثنای افراد بزرگ و نوابغ از تمام مقرراتش پیروی می‌کنند و بدون اندیشه و فکر، خویشتن را با آداب و سنن آن منطبق می‌سازند. محیط نیرومند اجتماع قادر است به آسانی جوانان را هم‌رنگ خود نماید و صفات و خلیقات خانوادگی آنان را که هماهنگ روش‌های اجتماعی نیست، در خود حل کند. مع‌الوصف می‌توان مسئله شاکله و شخصیت انسان این چنین پایان داد که شاکله امری کاملاً اختیاری است و با نیت، افعال و اعمال انسان‌ها تحصیل می‌گردد. خداوند در این خصوص هیچ جبری بر انسان تحمیل ننموده و این انسان است که با انجام امور اختیاری، سعادت و شقاوت خود را رقم می‌زند.

نتیجه

با تدبیر در آموزه‌های اخلاق اسلامی مشخص می‌شود که:

- ۱- بین نیت، افعال و رفتار انسان با سعادت دنیوی و اخروی او رابطه «علی و معلولی» برقرار است.
- ۲- اخلاق امری قراردادی و اعتباری نیست، بلکه امری «حقیقی، تکوینی و هویت‌ساز» تلقی می‌گردد.
- ۳- شاکله، امری اکتسابی است که با فطرت متفاوت است.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ابن ادریس، محمد بن احمد (۱۴۱۰)، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (و المستطرفات)*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۳۶۲)، *الامالی*، تهران: انتشارات کتابخانه اسلامی.
- ابن مسکویه (۱۳۷۵)، *کیمیای سعادت ترجمه تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق*، ترجمه میرزا ابوطالب زنجانی، تهران: نشر نقطه.
- آمدی، عبدالواحد (۱۳۷۳)، *شرح غررالحکم و درر الکلم*، توسط جمال الدین محمد خوانساری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بصیری، گوهری، حمیدرضا و مریم (۱۳۹۲)، مقاله «نقش وراثت در سرنوشت انسان از منظر قرآن و حدیث»، *مجله سراج منیر*، شماره ۱۳، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۳)، *تفسیر موضوعی قرآن کریم، مبادی اخلاق در قرآن*، قم: نشر اسرا.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹)، *تسنیم*، محقق: حجت الاسلام سعید بندعلی، قم: نشر اسراء، ج ۷ و ۱۰، چ ۳.
- حجتی، سیدمحمدباقر (۱۳۵۸)، *اسلام و تعلیم و تربیت*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۹۲)، *دروس معرفت نفس*، قم: الف. لام. میم.
- حسنی، سیدانوارالکاظم (۱۳۹۴)، *متن و ترجمه تفسیر امام حسن عسکری (ع)*، تهران: نشر بنی الزهرا.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲)، *لغت نامه*، تهران: نشر دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین (۱۳۸۵)، *مفردات الفاظ القرآن*، تهران: نشر طلیعه نور.
- صادقی، حسن (۱۳۹۲)، *اخلاق اسلامی (برگرفته از آثار آیت الله مصباح یزدی)*، تهران: انتشارات سمت.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۵)، *تفسیر المیزان*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۱۳.
- طبرسی، ابوعلی (۱۴۰۸)، *تفسیر مجمع البیان*، بیروت: بی نا، ج ۶، چاپ دوم.
- عروسی حویزی، ابن جمعه (۱۴۲۲)، *تفسیر نورالثقلین*، ج ۴، بیروت: مؤسسه تاریخ العربی.
- قرشی، سیدعلی اکبر (۱۳۷۶)، *قاموس قرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۴.

- قضاعی، محمد بن سلامه (۱۳۶۱)، شرح فارسی شهاب الأخبار، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- المتقی الهندی، علی بن حسام‌الدین (۱۴۰۵)، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، بیروت: مؤسسه الرساله، چاپ پنجم.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹)، فلسفه اخلاق، تهران: نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۳)، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، قم: موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
- معلوف، لوئیس (۱۴۲۱)، المنجد فی اللغه، بیروت: دارالفقه للطباعة و النشر.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۰)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۱۲.
- نراقی، محمد مهدی (بی تا)، جامع السعادات، نجف: دارالنعمان للطباعة و النشر.
- یحیی بن عدی (۱۳۶۵)، تهذیب الاخلاق، با مقدمه و تصحیح و ترجمه و تعلیق محمد دامادی، تهران: بی نا.
- Gert, Bernard (1989) *Morality: A New Justification of the Moral Rules*, Oxford, New York